

- | | |
|---|--|
| <p>۱۰۵²⁰ ماتین for ماتین.</p> <p>۱۰۶¹² ندارم.</p> <p>۱۰۷¹⁸ العسین for العسین (see Notes).</p> <p>۱۰۸^۵ هذا M, Naf., 70 (ed. Naw. Kish., Lucknow, 1333).</p> <p>۱۰۸^{۱۲} ویم for ویم.</p> <p>۱۱۱^۵ پیش preferable to پیش.</p> <p>۱۱۱^{۱۲} Add (C, E, M, Awl., II,</p> | <p>۱۲۰²) after سی سال
زیر ناودا بود که درین سی سال</p> <p>۱۱۲^۹ Add (A, C, E, M, cf. Awl.,
II, 67²¹ and note) after آن ;
و علم بیان و دقائق آن</p> <p>۱۱۲¹⁸ عصای آدم for و عصی آدم
(MSS.).</p> <p>۱۱۲²⁰ بس for بس.</p> |
|---|--|

Preface, VIII¹⁹; read D. 347 for D. 327.

- ۸۲۱۵ جدول.
- ۸۳۱۸ Add ولايت (MSS.) after در ;
برا in two places for برا.
- ۸۳۱۹ عمداً (B, K, M) for
عمداً.
- ۸۳۲۱ should be a heading
جمشيد.
- ۸۴۹ should be a
heading.
ابراهيم قطب الملك
- ۸۴۱۵ (MSS., except B) for
عالمه.
- ۸۵۱۶ should be
a heading.
محمد ولي قطب شاه
- ۸۶۱۷ for
طوطيه.
- ۸۶۲۱ for
چو.
- ۸۷۶ (M).
کنور
- ۸۷۷ (M : سابو ميني).
سابو ميني
- ۸۹۹ Omit (MSS.)
ند.
- ۸۹۱۸ (A, C, E, M) for
زير ; زيرنگال
- ۹۰۱۳ for
آزر.
- ۹۱۳۳ Add در (MSS.)
before آروز.
- ۹۲۱۱ گنگ.
- ۹۳۸ Overline سير
الاوليا ; also at
۹۷۱۶.
- ۹۳۷ (E, K).
بيگه
- ۹۳۱۳ Omit نسبت
(MSS.).
- ۹۳۲۱ (M) for
گزه ; کوچ for
کوچ.
- ۹۳۲۲ ; also at ۹۸۴ ; ۹۸۱۹.
اورديسه
- ۹۴۱ for
بنگ.
- ۹۴۹
نمايند.
- ۹۵۱۷ (MSS.) for
سر.
- ۹۵۱,۴ (MSS.).
جيتل
- ۹۵۱,۲,۴ (M).
گند.
- ۹۵۳
تنگه.
- ۹۵۱۴
مينمايند.
- ۹۵۱۷ for
عريوز.
- ۹۶۱ (MSS.)
for سالگام.
- ۹۶۳ for
البيجة.
- ۹۶۱۸ (A, C, E).
تسکه
- ۹۶۱۴
سوي.
- ۹۷۷
گوزة گهاک.
- ۹۷۱۳ Transfer است
to l. 14.
- ۹۷۱۹ (MSS.)
for زادي.
- ۹۸۷,۹
تاز.
- ۹۸۱۵
خرج.
- ۹۸۱۹,۲۰
گنج پتي.
- ۱۰۰۴
تانگن.
- ۱۰۰۸,۹
بهورگان.
- ۱۰۰۱۰
بهورگي.
- ۱۰۰۲۴ (MSS.)
for بود.
- ۱۰۱۱ (see sup., ۶^۱ ; ۳^{۱۱}).
ثالث
- ۱۰۱۱۷ (MSS.) ;
سيس ;
for سس (MSS.) ;
for مگير
چوکز or چوکس ;
(MSS.; see Nuz., 324.
Index).
- ۱۰۱۱۸ (MSS.) ;
سرطاس for
برطاس ;
الان ;
خورک for
خوزر
for الان.
- ۱۰۱۱۹ Add اين
(M, Nuz., 21) after
ولایت (A, C, E,
M) for
فلجة ;
read ولايت
(MSS.).
- ۱۰۲۱۱ Overline
العراقين.
- ۱۰۲۱۶
کير for
گير.
- ۱۰۳۲ Overline
القلوب.
- ۱۰۴۷
دولت for
دوست.
- ۱۰۴۱۲ Overline
التوازيخ.
- ۱۰۴۱۸ Overline
الحكايات.
- ۱۰۴۲۳ (A, C, E, M) for
مشاهدة
مشاهد.
- ۱۰۵۱۰ (A, C, E, M) for
بتعليم
بمعلم.
- ۱۰۵۱۴ (M).
مولاي.

- ۳۲¹⁶ عوب.
- ۳۲²² Omit (MSS.) نر.
- ۳۳¹² (MSS.) لابق for رابق
- ۳۳¹⁴ (K, Hab., II, 2⁹⁰) for عبد المطلب.
- ۳۳¹⁷ Omit محمد بن before محمد.
- ۳۳¹⁸ (C, K, Hab., II, 3³⁵) for اخبار.
- ۳۳¹⁹ Overline كتاب الردة: read قتل for قتل.
- ۳۵⁵ (after است), and either و (Tabari, I, Athir) throughout before the *ismu'l-firil*, or ف (Ath., 81).
- ۳۵⁹ (C, E, K, M, Athar) for ان.
- ۳۵¹² (M, Hab., I, 4³) for انساب.
- ۳۷⁴ (MSS.) رفع for دفع
- ۳۷¹⁹ (A, C, E, M) for ولايات
- ۳۸¹¹ (MSS.) for بوالى.
- ۳۸¹⁸ نكاحيشى for نكاحيشى:
- ۳۸¹⁸ Omit (MSS.) و before من.
- ۳۹¹⁰ (MSS.) سفد for سند.
- ۵۰¹ (MSS.; K: حوزة for حوزة; عشم for عشم; (جزيرة) (MSS.).
- ۵۰² (MSS.; cf. *inf.*, ۵۲¹⁰): فواس for فواس (MSS.).
- ۵۰⁴ Overline كتاب اسديعاب.
- ۵۰¹⁶ (MSS.; M: جنس for جنس; (جنش).
- ۵۰¹⁶ Overline حبيب السبر: also at ۹۱¹⁶; ۱۰۴²¹.
- ۵۱¹ آورده
- ۵۱²¹ (M) for معشر.
- ۵۱¹³ (M) for الله.
- ۵۲³ Overline ابو; فصل الخطاب for ابى (MSS.).
- ۵۲⁷ Overline كتاب كامل.
- ۵۲¹⁹ (sup., ۵۰²). فواس
- ۵۲²² فراعنة.
- ۵۳¹² (Iion). كوة
- ۵۳¹⁴ (A, E, K, M) for آرمون.
- ۵۵¹⁷ بيغش.
- ۵۶¹⁸ كانگو.
- ۵۷⁷ Overline العمون الدوازيخ.
- ۵۹⁶ For سكر poss. سكر should be read (Mun. Lub., II, 369).
- ۶۰⁶ و ووق.
- ۶۰¹² انتظار.
- ۶۰¹⁶ for انكل.
- ۶۱² (MSS.) حسن for حسن.
- ۶۳¹ Poss. سكر (see *sup.*, ۵۹⁶) for سكر; فلاع.
- ۶۳^{17, 19} مشير for مشير (MSS.).
- ۶۶⁵ (MSS.) احمد for محمد.
- ۶۶¹⁰ گویل.
- ۶۶²⁰ سگان for سگان.
- ۷۰²¹ should be a heading.
- ۷۱¹⁶ (A, C, E, M) before زياده.
- ۷۵²¹ ركنده for ركنده.
- ۷۷⁵ Overline طيفات اكبرى; also at ۸۷³; ۸۹¹².
- ۷۶¹⁰ (MSS.) و جمال.
- ۸۰²² (MSS.) for بحساب.
- ۸۱⁷ بركة.
- ۸۱¹⁶ بادن.

- ۲۱۵ جبہ (A, C, E) for جبہ (Awl., I, 18²³).
- ۲۱۹ ^{بَارِسَ} السَّيِّمِ.
- ۲۲۳ ط (A, C, E, K, Awl., I, 24⁶) for کشته before و.
- ۲۲۵ Add سائر (MSS.) after از.
- ۲۲۶ Overline قارخ نامی.
- ۲۲۱۰ Overline نجات; also at ۲۳۱۷; ۱۰۸۷; ۱۱۱۱^{۱۰}.
- ۲۲۲۰ نک (A, C, E) for دو. Overline قرآن; also at ۲۲۲۲; ۲۶۲۱; ۳۵۱۲; ۱۱۱۱۱.
- ۲۲۲۲ جز (MSS.) for جزو.
- ۲۳۱۰ Omit (A, C, E, K, Naf.) صی before کورم.
- ۲۳۱۶ بی نیاز for نیاز.
- ۲۳۱۶ شد - و (MSS.) for شده.
- ۲۳۱۹ سعد for سعد.
- ۲۵۱ Add امدہ (A, C, E, K) before بر.
- ۲۵۶ ملازمت (A, C, E, K) for ملازم.
- ۲۵۹ Omit احمد بن محمد.
- ۲۵۱۸ معتقد (A, C, E, K) for مقعد.
- ۲۶۹ Omit (reading of K only) و بخوردند.
- ۲۶۱۰ هشت for هشاد (MSS.).
- ۲۸۱ و ارزنگ.
- ۲۸۱۱ Prob. خان بالغ should be read for محجر (MSS.).
- ۲۹۵ اصغر for اخضر.
- ۲۹۸ الزنج (MSS.) for الزانج.
- ۲۹۱۵ ردعیون for برهون (MSS.).
- ۲۹۲۱ رسول (MSS.).
- ۳۱۱۲ و دجلة و قزاق (K, M).
- ۳۱۱۴ و چون (MSS.).
- ۳۱۱۸ Text as in MSS., but faulty; it should prob. be:
مثل اخشیان و اخشیان ^{بِوَرْتِ} قَعْدَمَانِ
و ابو قیس است.
- ۳۲۴ Add که (MSS.) before صفا (fin.).
- ۳۲۶ زبر (MSS.) for زبر.
- ۳۲۱۴ ملاطیہ for ملطیہ (MSS.).
- ۳۲۲۲ Add بنای (C, E, K, M) after دویم.
- ۳۳۱ Omit (A, C, E) و before کلاب [He is کلاب بن کلاب].
- ۳۵۹ شدہ, and کشته (MSS.; Awl., I, 57^{۱۲}).
- ۳۵۱۵ کذچنامہ Overline.
- ۳۶۲ Overline فوت القلوب.
- ۳۶۷ تذکرہ (also تذکرہ) at ۱۰۵^{۱۰}; ۱۰۶^{۱۰}; ۱۱۰^{۱۰}.
- ۳۶۱۰ زوی (MSS.) for زوی.
- ۳۶۲۱ Omit خطابی (B).
- ۳۷۴ کوسپند (MSS.).
- ۳۷۶ بیان (K, Lub., II, 139^{۱۰}) for وزبان.
- ۳۷۱۵ رمہ (K) for رة.
- ۳۷۱۷ لطافت (MSS.) for لطافت.
- ۳۸۱۱ ... با نو خود بر دی.
- ۳۸۱۸ رباض (MSS. except B) for ریاضت.
- ۳۹۴ Prob. قابیه for قادر.
- ۴۱۵ عباد for معاد.
- ۴۱۱۱ لله for لله.
- ۴۱۱۴ الصلوات (MSS.).
- ۴۲۴ Re بن, see *sup.*, ۹^۴.
- ۴۲۱۱ Overline الدرر.

ERRATA ET EMENDANDA IN FASC. I.

- ۱۱۶ ابد (A, C, E, K) for اد.
- ۴۲ اعتراف (MSS.) for اعتراف.
- ۴۲۰ خذف (A, C, E, K) for خرف.
- ۳۸ Read شیخ ابوعلی مروزی.
- ۴۱۸ و ظهور بصورت (A, C, E, K).
- ۵ Overline مجمع الانساب; also at ۵۳۰; ۵۴۲.
- ۵ Overline صور الاقالیم; also at ۱۰۳۱۸.
- ۵ Read and overline مسالک مسالک (A, C, E).
- ۵۱۰ ساله (A, C, E, K) for سال.
- ۵۱۶ درازا or و پسنائی (A, E).
- ۵۱۸ معجاری (A, B, C, E) for معادی.
- ۶۷ Read ابتداء for ابتداء, as at ۳۱۱۴.
- ۶۱۱ بن اقطن for بن بقطن (MSS.).
- ۶۱ الشمس (MSS.; Hab., I, 250) for شمس.
- ۶۱۱ نمونه جمیع (MSS.; Hab., I, 251).
- ۸۱۰ و افرون بن ابی مالک.
- ۸۱۱ و معاصر او and read (MSS.).
- ۸۱۴ ملک for مالک (MSS.).
- ۹۱ بن (MSS.).
- ۹۴ Cf. Hab., I, 252, omits بن (A, C, E, K).
- ۹۵ الرمان (A, C, E, K, Hab., I, 258).
- ۱۰۷ دوغش (MSS., Hab., I, 266) for روغن.
- ۱۰۱۸ سبأ (A) for سبأ.
- ۱۱۲, ۴ ذرعه (A, E, K) for ذرعه.
- ۱۱۱۲ Add و سوختن (A, C, E, K, Hab., I, 267) after کشتن.
- ۱۱۱۵ شود (A, C, E, K, Hab., I, 267) for بود.
- » فرار بر قراز.
- ۱۱۲۲ نخریب for نخریب.
- ۱۲۴ ذو (MSS.) for ذی.
- ۱۲۱۵ (N B. error in lineation) خضرا (C, E, K) for خضرا.
- ۱۳۲ و بعد از و نو (A, C, E, K) for نو.
- ۱۳۱۴ صت (A, C, E, K) for صت.
- ۱۳۲۰ Omit الدین (MSS.).
- ۱۵ Overline عجایب البلدان; also at ۱۵۱۲; ۲۸۱۰; ۲۹۱۰; ۳۳۲۰; ۳۹۱۵; ۱۰۳۱۵.
- ۱۵۸ صفوان (MSS.) for صفوان.
- ۱۵۱۲ Add لطائف (A, C, E, K) after غایت.
- ۱۶۷ معجر for شجر (MSS.).
- ۱۶۱۲ نماز (MSS.) for روز.
- ۱۷۹ عمارات (MSS.).
- ۱۸ Overline نوریت.
- ۱۸۲۸ نوند (A, C, E, K) for نوند.
- ۱۹۷ ببهشت (A, E, K, M).
- ۱۹۲۰ ازان حقیر تر است (A, C, E, K, Awl., I, 174).
- ۲۱ بگردا for بگردا.

ابو الحسن الحُصَری

شاگرد شبلی بوده - و شبلی بغیر او شاگردی نداشته - وی گفته که
سحرگاهی مناجات کردم و گفتم الهی از من راضی هستی که من از تو
راضیم - ندا آمد که ای کذاب اگر تو از ما راضی بودی رضای ما طلب
نکردی *

ابو سعید مہلب بن ابی صفرة

در زمان عبد الملک مروان از جانب حجاج چند وقت حاکم عراقین
بود - و بعد از آن بایالت خراسان مامور گردیده - در سال هشتم و هشت
در یکی از مضافات مرو فوت نمود - گویند قرب سیصد نفر از اولاد او بدولت
رسیدند و در خراسان الحال جمعی از اولاد او هستند که ایشان را مہالبه ۱۰
گویند و ابو محمد مہلبی که وزیر با نام بوده از نسل اوست - و عمرو
مزقیاء که مہلب بدوازده پشت بدر میرسد از اعیان زمان بوده - در مفاظرة
الانسان آمده که او را از انجھت مزقیاء میگفتند که هر روز دو جامه زربفت
می پوشید و شبانگاہ آنرا از غایت عجب و تکبر پاره میساخته یا میسوخته
تا جامه که بدن او رسیده بدن دیگری نرسد گویند اگر از نسل اویند چه ۱۵
وی را پسری بوده کرد نام از پدر قهر کرده بولایت عراق رفته و در آنجا
اقامت نموده و پدر عمرو مزقیاء را که عامر نام داشته از بسیاری جود و عطا
بباران تشبیه کرده ماء السماء لقب کرده بودند - بهر تقدیر بعد از فوت
مہلب ولد ارشدش یزید بروسادۃ حکومت نشست - و حجاج چون از
منجمی شنیده بود که یزید نامی بزی مستولی خواهد گردید در صد ۲۰
عزل و قتل او گشت - چون مکرراً شکایت حجاج از یزید بعد الملک
رسید قتیبه بن مسلم را بحکومت خراسان تعیین کرده یزید را معزول

ساخت - و حجاج یزید و برادرش را گرفته مقید ساخت - و یزید از
 معبس حجاج گریخته متوجه رماه شام گردید و سلیمان بن عبد الملک
 وی را مطمئن ساخته در ظل حمایت خود نگاه داشت و حجاج در روز
 عریضه بواید بن عبد الملک نوشت که یزید از قید گریخته بسلیمان پیوسته
 ۵ و مبلغها از بیت المال همراه برده - چون ولید سماع نمود که خیانت در
 بیت المال کرده از روی غضب فرمود تا چیزی بسلیمان نوشتند که او را در
 ساعت روانه حضور گرداند - چون یزید بر مضمون نوشته آنها یافت بسلیمان
 عرض نمود که تو مرا نزد امیر المومنین بفرست - مبادا که بسبب من
 میان شما مهم برونجش و خشونت انجامد - و سلیمان پسر خود را با یزید
 ۱۰ همراه ساخته در خلاصی وی الحجاج موفور بجای آورد - و به پسر خود
 گفت که چون نزدیک دمشق رسید یزید را زنجیر در گردن نهاده بنظر
 امیر المومنین در آور - شاید که چون بدین وضع او را ببیند عرق شفقت
 و مرحمتش در حرکت آید - و چون یزید را با غل و زنجیر در نظر ولید
 در آورد و در کتابت الحجاج و عجز برادر را مطالعه فرمود غضبش تسکین
 ۱۵ یافته بر یزید ببخشد و حکم کرد تا سلسله از دست و پای او برداشتنند -
 و بعد از آن بحجاج نبشت که من یزید و متعلقان او را بسلیمان بخشیدم -
 تو نیز ایشان را مزاحمت مرسا - اصمعی گوید که حجاج صد هزار دینار
 قرار داده بود که هر روز از یزید می گرفته باشند - و روزی که آن مطلب
 به حصول نه پیوندد انواع اهانت و آزار بدو رسانند - روزی شعری بیامد
 ۲۰ و شعری جهت یزید بگفت - یزید آزار حجاج را بخورد قرار داده آن وجه
 را بشاعر داد - چون خبر بحجاج رسید فرمود که دیگر وی را عذاب نکنند -
 حافظ ابن عساکر گوید که یزید وقت گریختن شبی بسپاه خانه رسید و بغلام
 گفت که جهت من اندک شیری حاضر ساز چون بیاشامید هزار درم

بصاحب شیر عطا کرد - غلام گفت که این جماعت ترا نمی شناسند بچه
 سبب هزار درم عوض بکدرم میدهی - گفت اگر ایشان مرا نمی شناسند
 من خود را می شناسم - هم از حافظ مزبور مذکور است که یزید چون حج
 بگذارد حجاجی جهت ستردن سوی طلب داشت چون حجاج خدمت
 بجا آورد هزار درم بوی داد - حجاج متعجب مانده گفت این هزار درم^۵
 بیوم و مادر خود را بخرم - یزید گفت که هزار درم دیگر بوی دهید
 گفت زن من طلاق که اگر بعد ازین حجاجی کنم - یزید گفت هزار درم
 دیگرش دهید - شخصی یزید گفت که چرا جهت خود خانه نسازی -
 گفت مرا با خانه چه کار است - چه برای من خانه آماده داشته اند
 اگر امیرم دار الاماره و اگر معزوم بنفدیخانه - و پس از آن که سلیمان بن^{۱۰}
 عبد الملک خلیفه گشت یزید را عراقین و خراسان سپرد - و یزید در نود
 و هشت جرجان و طبرستان و دهستان را فتح کرده مال بسیار بدست آورد -
 آورده اند که چون برایشان دست یافت از خون دشمنان جوی روان کرد
 و آسیا بران نهاده گندم آس گردانید و نان پخت و چون عمر عبد العزیز
 خلیفه گشت یزید را از عراق عزل کرده مقید ساخت و تا زمان خلافت^{۱۵}
 او محبوس بوده و بنابر آنکه یزید در ایام حکومت عراق اولاد حجاج
 را اهانت و آزار بسیار رسانیده بود و یزید بن عبد الملک^۱ از شنیدن آن
 در غضب رفته عهد کرده بود که اگر من بمرتبه خلافت رسم یزید بن مهلب
 را پاره پاره سازم - چه مادر^۲ حجاج در حباله یزید بن عبد الملک بود
 و مادر ولید بن یزید بن عبد الملک دختر برادر حجاج بوده هر آینه^{۲۰}
 در روز خلافت یزید بن عبد الملک^۱ یزید بن مهلب از محبس گریخته

^۱ MSS. : یزید بن ولید ; cf. *Khalk.*, 826

^۲ Read برادرزادی ; see do *Sl.* tr. *Khalk*, IV, 190

جمعی کثیر از آل مهلب بوی همراه گشتند - و بصره را متصرف گردیدند -
 و یزید برادر خود مسلمة را بجنگ روی فرستاده در منزل عفران نزدیک
 بکربلا رزمی صعب روی داده هشت روز جنگ قائم بود - و در روز
 نهم یزید بن مهلب شکست یافته بقتل رسید - و آل مهلب مفضل
 ۵ برادر یزید را بامپوری برداشته بجانب کرمین در حرکت آمدند - و در
 نواحی سیرجان بین الجانبین مضاف روی داده مفضل کشته گشت -
 و در زمان دولت بختی امیه از آل مهلب دیگر کسی بیایالت نرسید
 تا زمان منصور دوانیقی یزید بن حاتم بن مهلب سر لشکر پنجاه هزار سوار
 شده بافریقیه رفت و آن دیار را بتصرف آورده قیروان را معسکر ساخت -
 * ۱ و در آن ولایت روزگار میگذرانید تا فوت نمود *

آورده اند که مسهر^۲ تمیمی شاعر قصیده جهت وی گفته بافریقیه
 رفت و در روزی که قصیده را بگذرانید یزید باهل مجلس گفت که هر که
 مرا دوست دارد در نزد بدین شاعر دهد - پنجاه هزار نفر با وی بودند صد
 هزار درهم حاضر ساختند و یزید از مال خود پانصد هزار درهم اضافه کرده بوی
 ۱۵ داد - و ایضاً شاعری جهت وی شعری گفت یزید خازن را طلبیده پرسید
 که در خزانه چه مبلغ است گفت از فقره و طلا بیست هزار دینار باشد
 گفت آن را بشاعر ده و عذر ما بخواه *

أبو بكر محمد بن سيرين

امام معبرین و مقتدای متبحرین بوده و هر ده کس از اصحاب بدر
 ۲۰ و دوازده کس از سایر صحابه را دریافته بود - و سی پسر داشته - و در باب

۱ MSS. : بمقر .

۲ MSS. : مستشهر and مشتهر ; cf. Khalk., 829, de Sl. IV, 215.

تعبیر خواب حکایت غریبه از وی نقل نموده‌اند - چنانچه شخصی نزد وی آمد و گفت در واقع دیدم که روغن را در میان زیتون می‌ریزم گفت ترا جاریه هست گفت هست گفت تحقیق نعمی که آن مادر تو نباشد - چون تفحص نموده چنان بود که او گفته بود - و ایضاً مردی بیامد و گفت در واقع مشاهده میکنم که از صراحی که دو سوراخ دارد آب میخورم یک سوراخ آن آب شیرین دارد و دیگری آب تلخ - این شیرین گفت از خدای پترس که بر خواهر خود می‌ریزی و واقعاً همچنان بوده است - نقل است که زنی پیش وی آمد و گفت در خواب دیدم که سفور بهمنی گربه سر خود در شکم شوهر من در آورده و چیزی از شکم او بیرون آورد و بخورد - این شیرین جواب داد که امشب در دکان شوهر تو دزدی در آید و سیصد و شانزده دین بدزدد - پس هم در آن شب دزدی بدکان شوهر وی در آمد و آن مبلغ برد - وی را گفتند که این تعبیر از کجا معلوم کردی گفت سفور در تعبیر دزد باشد و عدد سیصد و شانزده را از حساب جمل استخراج کردم که حروف سفور سی صد و شانزده است - مردی نزد وی آمد و گفت که امشب در خواب دیدم که مردی را هر دو دست بردند و مردی دیگر را ۱۵ بردار کردند - گفت امروز امیر این شهر معزول شود و دیگری بجای او نصب گردد و همچنان شد - و ایضاً شخصی نزد وی آمد و گفت چهل خرما در خواب دیدم که بیافند ام - گفت فردا ترا همانجا چهل چوب بزنند و همچنان شد - سال دیگر همان شخص آمد و گفت که امشب در واقع دیدم که بر در سرای سلطان چهل خرما یافتم گفت چهل هزار دینم یاب - ۲۰ گفت پار سال تعبیر این خواب بگونه دیگر بود جواب داد که پار سال خرما بر درخت نبود تاویل آن چوب بود - امسال خرما بر درخت است تعبیر این چنین باشد - نقل است که شخصی بیامد و گفت در

خواب در . که زمین با من سخن میگوید گفت اجل تو نزدیک رسیده
 بعد از یک هفته آن مرد از دنیا برفت - آورده اند که بیماری نزد وی آمد
 و گفت که در خواب شخصی بمن گفت که اگر شفا میخواهی لا و لا
 بخور - ابن سیرین گفت که آن زیتون است که خدای تعالی میفرماید
 لا شرفیه و لا تمویه^۱ - نقل است که یکی از صلحا نزد وی آمد و گفت
 در خواب دیدم که کبوتری سپید بر کنگره مسجد مدینه نشسته است - ناگاه
 بازی پیدا شده آن کبوتر را ببود - ابن سیرین گفت که حاجاج دختر عبد
 الله بن جعفر طیار را تزویج کند - گفتند بچه دلیل این حکم راندی گفت
 کبوتر زن است و سپیدی حسن اوست و کنگره بزرگی اوست - امروز در
 ۱۰ مدینه هیچ زنی خوبتر و بزرگتر از دختر عبد الله نیافتم - و در باز نامی
 کورم سلطان ظالم یافتم و از سلاطین هیچ کس ظالم تر از حاجاج نیافتم -
 نقل است که عورتی نزد ابن سیرین آمد و گفت در خواب دیدم که ماه
 بشریا آمد و منادی از پس من ندا کرد برو نزد ابن سیرین واقع خود را بیان
 کن - چون ابن سیرین این سخن بشنید رنگش متغیر شده بر خود بلرزید -
 ۱۵ خواهرش پرسید که چه شد ترا جواب داد که از خواب این زن گمان می برم
 که بعد از هفت روز دیگر خواهم مرد و چنانچه بر زبانش گذشته بود بوفوع
 انجامید *

یحیی بن یعمر العدوانی النحوی

در سلک قراء بصره انتظام داشته - و بصحبت عبد الله عباس و عبد الله
 ۲۰ عمر و بعضی دیگر از صحابه رسیده - و چندگاه بقضای بلد مرو اشتغال
 داشته - در مناظره الانسان آمده که وی شیعی مذهب بوده و همواره

فضیلت اهل بیت میگفته - از عام قاری حکایت میکنند که حجاج بن یوسف را خبر رسانیدند که در خراسان مردی است یحیی نام که حسن و حسین را از ذریت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میگوید - حجاج بقتیبه بن مسلم نوشت تا یحیی را بفرستد - چون چشم حجاج بر یحیی افتاد از روی اعراض گفت که تو حسین را از ذریت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میشماری و حال آنکه ذریت از جانب پسر می باشد نه از جانب دختر یحیی گفت که اگر مرا از جان امن دهی وجه بگویم - حجاج گفت امن است بگو - یحیی گفت حق جل و علا در کتاب کریم میفرماید که **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ۱۰ و زکریا و یحیی و عیسی الایة ۱ - چون عیسی که پدر نداشت ذریت ابراهیم علیه السلام بود حسین چرا ذریت پیغمبر نباشد - حجاج سکوت اختیار کرده بعد از ساعتی گفت که من این آیت بسیار خوانده‌ام اما این معنی در دل من نگذشت - پس ازان از وی پرسید که مولد تو کجا است گفت بصره - باز از منشأ استفسار نمود گفت از خراسان بعد ازان ۱۵ بقتیبه نوشت که چون این نوشته بتو رسد یحیی را ازان ولایت اخراج کن و بدر گفت که اگر بعد از سه روز ترا در اینجا بیابم بقتل رسانم *

ابو عبد الله مالک بن انس

علم از ربیع و فواعت از نافع و حدیث از زهری کسب کرده - و هرگاه حدیث روایت کردی وضو ساختی و جامه پاک در پوشیدی و بمتانت ۲۰ و وفار بر کرسی نشسته حدیث گفتی - و هرگز در راه یا ایستاده حدیث

روایت فخری و با آنکه ضعف و شیخوخیت در وی اثر کرده بود همواره در مدینه پیاده تردد کردی - و گفتی در شهری که جسد مطهر آنحضرت در زمین باشد من چون سوار شوم و مالک در آنجا سفیدپوست بزرگ تارک نعل بود و لباسهای فاخره میپوشیده و تراشیدن شارب را مکروه میشمرد - و بعضی وی را استاد شافعی میدانند *

آورده اند که بجعفر بن سلیمان بن علی برادرزاده منصور دوانیقی رسانیدند که مالک بیعت شما را مکروه میشمرد - جعفر او را طلب داشته فرمود تا هفتاد تازیانه بر بدن برهفته اش زدند - و چندان اهانت بوی رسانیدند که شانه اش از جای بر آمد - و مالک سه سال در شکم مادر بوده * و در نود و پنج متولد شده - و در هشتاد سالگی فوت نموده *

خلیل بن احمد

امام علم فحو و راضع عروض بوده - و از عروض را پنجم دایره بداننده بجز اخراج کرد - اخفش یک بحر بران زیادت کرد و آن بحر معجز است - گویند خلیل در کعبه از خدای تعالی دعا خواست تا او را عامی ۱۵ روزی کند که پیش از وی کسی را نبوده باشد - او را عام عروض روزی گشت و او این علم را نه از کسی بگرفت و نه بر مثال کسی وقت بلند از پیش دکان صفاران میرفت و ضرب مطرفه ایشان بر طشت میدید از آنجا اختراع کرد - و او مردی صالح و عابد و عاقل و قانع بود - و خلیل اول کسی است که جمیع حروف تبجی را در یک بیت جمع کرد - و او بغایت صاحب ذکا * و کیاست میزیست - و قوت در آنکه اش عظیم قوی افتاده بود - آورده اند که مردی بود که داری چشم ساختی و در آن فن مهارت تمام داشتی - چون او بمرد کسی معلوم نکرد که آن در آنچه بود - خلیل پرسید که شاید

کتابی نوشته باشد - گفتند تفحص نمودیم در هیچ جا نوشته نیست - گفت ظرفی که در آن ادویه می نهاد پیش من آورید - و خلیل آن ظرفها را بونیده بقوت شامه آن ادویه را بیرون آورد تا پانزده ادویه بگفت - و آن دارو یکجا جمع کرد و دارو بساخت - بعد از مدتی نسخه بخط آن حکیم یافتند در آن شانزده دارو نوشته بود مگر یکی از ادویه که فکرومی بدانجا نرسیده بود - آخر در سنه سبعین و مائة بهار حیانش بخزان ممانت مبدل شد *

ابوفیثه^۱ مورج بن عمرو^۲ سدوسی

در سلک دانشمندان زمان انتظام داشته - از اخفش منقول است که از تلامذۀ خلیل نصر بن شمیل و سیبویه و مورج^۳ ثقه بوده اند - اما مورج در بعضی چیزها برایشان^۴ قاطع و یکرده - از مصنفات مورج^۵ بای کذاب الانوار^۶ است و دیگری کذاب غریب الدرآن و ایضاً کذاب جمالییر^۷ قبایل و کذاب المعانی در یک جلد - فوتش در صد و نود و پنج بوده *

ایاس بن معاریه

باصناف فضایل نفسانی و انواع کالات انسانی موصوف بوده - قضای بصره عمرها بدر تعلق میداشته - روزی با بعضی از نزدیکان خود گفت که ۱۰ درس بخواب دیدم که من و پدر من شریک بر اسپ سواریم و باهم میروانیم و هیچ یک از ما دو کس را مسابقت نیست - تعبیر این روایا

۱ MSS. : یک ادویه .

۲ MSS. : قبل .

۳ MSS. : عمر .

۴ MSS. : الانوار .

۵ MSS. : جواهر .

آنست که ایام عمر من با زمان حیات پدرم برابر خواهد بود - و در همان شب که عمر وی با عمر پدرش موافق افتاد ایس غسلی بجلی آوردند عبادت می نمود تا در گذشت و این واقعه در سال صد و بیست و یک هجری بوده *

ابو محمد یحیی بن مبارک المعروف بالیزیدی

۵ در قراءت و حدیث و نحو و لغت از تلامذۀ ابو عمرو^۱ بن علاء قزوی بصری بوده - و ازینکه یزید بن منصور خال مهدی عباسی را درس میگفته بیزیدی منسوب گشته - و پس از آن هارون الرشید وی را طلب داشته مامون را بوی سپرد تا علم آموزد - و او در آن وقت با کسانی در یک مجلس می نشست چه کسانی استاد امین بن رشید بود - و ابو محمد مذهب اعتزال داشته - و کتب بسیار تصنیف کرده - مثل کتاب الفوائد

و کتاب المقصور و الممدود و کتاب اللفظ^۲ و السنکلی - وقتی نزد خلیل بن احمد رفت دید که بر وسادۀ تکیه زده - چون ابو محمد را بدید در برابر خود جلی داد - ابو محمد از آن بهم بر آمده گفت جلی مولانا از آمدن ما تنگ شد - خلیل گفت هر جا دو دوست بنشینند جلی تنگ نباشد اما دو دشمن را تمام روی جهان تنگ است - فونش در دو بیست و دو بوده *

ابوعلی محمد بن مستنیر^۳ نحوی المعروف بقطرب

در علم ادبیه از تلامذۀ سیبویه بوده و بتدریج از ائمه عصر گشته -

تصانیف نیک از وی شهرت یافت مثل کتاب معانی القرآن و کتاب

^۱ MSS. : عمر ; see inf., ۱۶۳, ۱۴.

^۲ MSS. : النطق.

^۳ MSS. : یحیی ; Minuta.

القوافی و کتاب الاشتقاق و کتاب الاصوات و کتاب الصفات و کتاب الاضداد
و کتاب العمل^۱ و کتاب خلق الانسان و کتاب خلق القریس و غیر ذلک - فونش
در نویست و شش بوده *

ابو الحسن نصر^۲ بن شمیل المازنی

در حدیث و فقه و نحو سه آمد علمی زمان بوده - در تاریخ یافعی^۳
مسطور است که نصر بن شمیل جهت قلت دخل مضطر شده روی توجه
بخراسان نهاد - در آن وقت سه هزار کس از علمی آن دیار بمشاورت او
زبان گشته بودند چون نصر در منزلی نزل نمود روی به آنجماعت آورده
گفت ای اهل بصره والله که مفارقت شما بر من دشوار است و اگر من
در روزی یک کیلجه باقلا درین ولایت می یافتم طریق مهاجرت اختیار
نمیکردم - و هیچکس از آن جمع کثیر را آن قدرت نبود که متعهد آن مؤذنت
فلیل شده او را باز گرداند و نصر بخراسان شتافته در مرو مقیم گشت و او را
اموال بسیار جمع آمد - فونش بمرو در سنه نویست و سه^۴ دست داده
سالی که امام واجب الاحترام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه
السلام بریاض دار السلام انتقال فرموده اند *

ابو بکر محمد بن حسن بن درید

بسی پشت بیعرب بن قحطان می پیوندد - و او در علم لغت و ادب
و شعر امام عصر بوده و بعضی وی را در شعر و لغت دوم خلیل بن احمد

1 العمل : MSS.

2 نصر : MSS.

3 M : شصت و سه ; other MSS. : ۶۳

4 MSS. omit

گرفته اند نخست در بصره نزد ابو حاتم سجستانی کسب کمال نمود -
 و بعد ازان سیاحت آغاز نهاده قریب دوازده سال از متبحران عراق و خراسان
 و مصر و شام اخذ علم فرمود و پس ازان بفارس رفته ملازمت پسران
 میکانیل^۱ را ملازم گرفت - و بتدریج کارش عالی گشته وزارت فارس بوی قرا
 گرفت - و هم دران اوان قصیده مقصوده را بنام عبد الله بن میکانیل^۱ انشا
 نموده هزار دینار صلح یافت - و بسیاری از فضلا بران شرح نوشتند - و ایضاً
 پاشاروی کتاب اجمهره را تالیف نمود - و در هنگام شیخوخیت استعفا
 از ملازمت خواسته در بغداد روزگار میگذرانید تا در سید و بیست و یک
 فوت نمود - و هم دران روز ابو شام تجد اسلام معتزلی سر در نقاب تراب
 کشید و مردم فریاد میکردند که امروز تمام لغت و کلام بمرد •

ابو عبیده نحوی

بسیار دریده دهن و بدزبان و یارۀ درای بوده - و هیچکس نبود که از وی
 تیری نخورده و زخمی بر نداشته -
 هر که ناگه گذشتی از پیشش زدی از طعنه برجگر نیشش
 ۱۵ روزی قصد ملازمت موسی بن عبد الرحمن هلالی نمود - موسی چون
 بر احوال او نیک اطلاع داشت بغلامان و خدمتگاران سفارش نمود که
 با وی در کمال حرمت و عزت سلوک نمایند و رعایت احوال او بسیار کنند -
 قضا در وقت آش کشیدن چند قطره آب شور با بر دامن او ریخت موسی
 ازان بهم برآمده معدت را گفت خاطر جمع دارند که در عوض ده قبا
 ۲۰ خدمت کرده خواهد شد - ابو عبیده گفت باکی نیست چه آش شما
 چندان چربی نداشت که ازان نقصانی بجامه ایفجانم رسد - و موسی

۱ MSS., except M. : منکال.

سکوت اختیار کرده بلا و نعم لب نکشود - گویند از بسکه ایدای او بوضع و شریف رسیده بود در روز فوت او هیچکس بر جفازه اش حاضر نشد - اما فضیلت ابو عبیده بمرتبه بوده که قریب دو بیست کتاب تصنیف کرده بود *

ابو العینا محمد بن القاسم

- از ظرفای زمان بوده و طبیعتی نیک داشته - روزی بوزیر عصر در آمد و گفت چون دیر آمدی گفت از آنکه مرکب مرا دزد برده وزیر گفت چگونه دزد برد گفت من همراه دزد نبودم که بدانم - روزی مردی براهی ایستاده بود ابو العینا گفت تو کیستی گفت مردی ام از بنی آدم گفت موحباً خدای ترا دیر داران که گمان من بود که این فصل منقطع شده باشد الحمد لله که هنوز چیزی باقیست - روزی در مجلس وزیر عصر ذکر برامه ۱۰ و احسان ایشان میگذشت وزیر گفت این مقدمات واقعی نیست بلکه شعرا و ارباب تاریخ گزاف چندی درهم بافته اند - گفت ایشان خود رفته اند و اگر گزاف می بود می بایست جهت شما که در حیاتید میگفتند - و ایضاً در خدمت وزیر نشسته بشخصی سرگوشی میگفت وزیر گفت که باز بهم چه دروغ میسازید گفت مدح شما میگویم - و از در ایام جوانی ۱۵ نابینا شد و چهل سال در کوری روزگار گذرانید - وقتی متوکل قصری ساخته بود و در آنجا جشنی ترتیب داده ابو العینا را طلب داشت چون بمجلس در آمد گفت چه گوئی در حق این عمارت جواب داد که مردم خانه در دنیا کفند و تو دنیا در خانه خود ساخته متوکل را خوش آمده تکلیف ملازمت فرمود - ابو العینا گفت که هر که در مجلس تو می آید می باید ۲۰ که خدمت تو نماید و من از دیدار معیونم و محتاجم بدینکه دیگری خدمت من کند - چگونه خدمت تو توانم کرد *

ابو محمد قاسم بن علی حرامی^۱ حریری

در نظم و نثر یگانه روزگار بوده - از پسرش ابو القاسم عبد الله منقول است که باعث بر نوشتن مقامات آن بود که روزی پدر در محفلت بنی حرام نشسته بود مردی در رسید در غایت فصاحت و بلاغت چنانچه اهل مجلس را از معجزه او حیرت دست داد چون گفتنش ابو زید بود پدر مقام حرامیه را که چهل و هشتم است ترتیب داده بابو زید منسوب گردانید خبر آن بشرف الدین انوشیروان بن خالد وزیر مسترشد رسید - او را خوش آمد فرمود تا پنجاه مقامات این چنین مرتب کند - اما صاحب مناظره الانسلی آورده که در سال ششصد و پنجاه مقامات را بخط^۲ مصنف یافتیم که ۱۰ بر پشت کتاب بخط خود نوشته بود که تصنیف این مقامات بجهت وزیر جلال الدین عمید الدوله ابو علی حسن^۳ بن صدقه وزیر مسترشد مکتوب گشت - بهر تقدیر مقامات مشتمل است بر سخنان خوب و عبارات مرغوب از کلام عرب و لغات و امثال و رموز و اسرار - و بعضی بدین اعتقادند که فصیحی بوده از ولایت مغرب که این مقامات را در بصره نوشته - و بعد از فوت او بدست حریری افتاده آنرا بخود منسوب ساخته چه وقتی که آن مقامات را بگردانید وزیر از وی التماس نمود که یک مقامه را در حضور بنویسد تا طعن طاعنان را محل نبود - حریری درات و قلم گرفته در گوشه بنشست و فکر بسیار کرد هیچ فراهم نیامد و ازین سبب خجسته بصره باز آمد و در آنجا ده مقامه دیگر بنوشت و بخدمت وزیر فرستاد - و حریری بغایت مکره منظر و کوتاه قد و بخیل بوده - و با آنکه اموال موفور داشته هیچ وقت طعام لذیذ نخورده و جامه فاخر نپوشیده و همواره موی ریش خود

^۱ MSS., except B: حرامی.

^۲ MSS., except K, omit.

^۳ MSS.: حسین.

نتف میکرده چون امیر بصره را از نتف کردن وی کره روی میداده او را ازان مانع آمده تا حدی که وقتی او را زجر نمود و تهدید وعید فرمود - و حویری را ازان منع قرار و آرام برفت و روز و شب در آزار می بود تا وقتی که امیر را بکلامی خوشدل ساخت - امیر وی را گفت چیزی از من بخواه گفت همین از تو خواهم که از خیال ریش من بگذری و دستم را بران شغل مساط سازی - امیر بخنده افتاده گفت قبول کرده تو دانی و ریش تو - و حویری را بغیر از مقامات چند تالیف دیگر است مثل درة الغواص فی اوهام الخواص و ملحة الاعراب و شرح آن - فوئش در پانصد و شانزده هجری بوده *

عباس بن عبد العظیم

که حافظ و تالی کلام ملک عالم بوده - و در عصر خود چون آفتاب * نسبت بدیگر کواکب بر اقران فایق میزیسته * و

معمربن راشد الازدی

که در سلک محدثان انتظام داشته و جامع کتاب جامع است * و

ابو عمرو بن علاء

که از جمله قراء سبعة بوده * و

ابوالنضر^۲ سعید بن ابی عروبة العدوی

که در بصره ابتداء بتدوین علوم مستغواي نموده * و

ابوسعید القطان

که در مدت بیست سال هر شب یک ختم قران کرده و چهل سال

۱ عمر : MSS.

۲ النظر، نظر، نظر : MSS.

پیش از احوال در مسجد حاضر شده از جمله فضلی آن دیار بوده اند *
و همچنین

ابو الادیان

که هرگاه بجمع رفتی از خانه خود احرام بستنی * و

ابو الحسن الصبیحی

که قرب سی سال از خلوت خود بیرون نیامد و کس ندیده که او چیز
خورده باشد * و

احمد بن وهب

که سالها در مسجد شونیزیه بتوکل نشسته و گفته که هر که بطلب قوت
* برخاست نام فقر ازو برخاست * و

ابو عبد الله سالمی

که از خلفای سهل تستری بوده در سلک مشایخ آنشهر انتظام داشته -
از [ابو] عبد الله پرسیدند که کسی بچه چیز اولیاء الله را بشناسد گفت
بلطافت زبان و حسن اخلاق و تازه روئی و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر *
۱۵ و از مردم آن شهر کسیکه بزبان پارسی شعر گفته

ابو نصر محمد بن حسن

است که از نیکو طبعان آن عصر و زمان بوده - و از وی شعری که بنظر
آمده این ابیات است -

چون دیدم آن دو عارض و آن آبله بروی

گفتم ستاره از بر خورشید مساه زد

یا دوش جبرئیل ثریا بدست داشت
از ماه چشمش آمد و بر روی ماه زد

وله

چون در کف من جام غم انجام آید از دیده غمدیده من جام آید
آن می که مرا ز جام در کام آید بر گردد و هم ز دیده در جام آید

أَبْلَه

بضم همزة و باء موحدة و لام مستددة - شهپرست بو چهار فرسخی
بصرة که از غایت نضارت و خرمی بهشت دنیا گفته اند - و یکی از
سلاطین عجم نهری از شط العرب جدا کرده که اطراف **أَبْلَه** بسبب آن آب
تمام باغ و بوستان و مزارع گردیده - از مردمش کسی که بذکر آمده یکی ۱۰

ابودلف قاسم بن عیسی العجلی

است که از داعیان مامون عباسی و پسرش معتصم بوده - و سخاوت
و شجاعت موفور داشته و علم موسیقی را نیک میدانسته - کتاب الجزاة
و الصيد و کتاب السلاح و کتاب الفرزاة ۱ و کتاب سیاست الملوك از تصنیفات
اوست - ابو تمام طائی از مداحان او بوده و بسیاری از شعرا وی را مدح ۱۵
گفته اند - چنانچه در مناظرة الافسان آمده که وقتی بکر بن فطاح ۲ بجهت
وی دو بیت بگفت و در صد هزار درم صله یافت -

یا طالباً للکیمیاء و علمه مدح ابن عیسی الکیمیاء الاعظم
لو ام یکن فی الارض الا درهم و مدحنه لأتاک ذاک الدرهم

۱ Reading of Khalk., 540; MSS.: والنومة.

۲ MSS.: مطاع; cf. Khalk., 540; Yat. Dahr, I, 520; see also Aghānī, XVII, 153.

و بگردان زر دیمی در کنار نهر ابله خریده پیش ابو دلف آمد و گفت -
 بک ابتعت فی نهر الابله قریة علیها قصیر بالرخام مشید
 الی جنبها اخت لها یعرضونها و عندک مال للهبیات عتید

یعنی بمال تو دیمی خریدم و بجانب او خواهر آن قریه را عرض
 ۵ میکنند - ابو دلف گفت اخت آن قریه بچند میدهند گفت بده هزار -
 پس فرمود که ده هزار درم بدان شاعر دادند - گویند که چون ابو دلف
 مریض مرض موت گشت از سبب شدت بیماری حاجتمندان را نزد او
 رفتن میسر نبود - روزی از بیخودی باز آمده از احوال آن جماعت پرسید -
 گفتند که ده نفر از سادات خراسان چند روز است که آمده اند در بیرون
 ۱۰ اقامت دارند - ایشانرا پیش خود طلبید و از حاجت آنها پرسید - ایشان
 تنگی حال خود باز نمودند و گفتند که از خراسان بامید عطای تو آمده ایم -
 خازن را گفت که فلان صندوق را بیاور چون بیارند بیست خریده که در هر
 خریده هزار درم داشت با خرج راه بدان ده کس داد و گفت این مبلغ
 را خرج خود سازید و خریدهها را بخانههای خود برید و ناهل خود رسانید -
 ۱۵ باید که هر کدام نام و نسب خود را تا علی بن ابی طالب و فاطمه علیهما
 السلام بر کاغذی بنویسید و نیز احوال خود را در پایان نسب بدین نوع
 مذکور سازید که یا رسول الله ما از تنگی حال مضطر گشته نزد ابو دلف
 آمدیم - و او هر یکی را از ما برضای تو دو هزار دینار داد - و چون آن
 جماعت را رخصت داد فرمود که تا آن کاغذ را در کفن او نهند - از پسر
 ۲۰ وی مذکور است که در راقعه دیدم که مرا شخصی میگوید که ترا یدرت
 میطلبد - چون پارچه با او راه رفتم مرا بخانه که نهایت وحشت و هیبت را
 داشت برد و از آن گذشته مرا به غرفه در آورد که دیوارهای آن از آتش
 بود - پدر خود را دیدم که برهنه سر برانو گذاشته متفکر بود بعد از آن سر بر

آورده از روی استفهام گفت -

ابلاغنا اهلهنا و لا تخف^۱ عنهم ما لقينا في البرزخ الخفاق

پس گفت ای پسر فهم کردی گفتم آری - بعد از آن بجانب من دیده گفت -

فلو كذا اذا متفنا تركنا لكان الموت راحة كل حي

و كذا اذا متفنا بعثنا^۲ ونسال بعده عن كل شئ^۳

وفات ابو دلف در سنه ست و عشرين و مائتين^۲ بوده - دلف بضم دال

مهمله و فتح لام علم است مر عدل و ضبط را * و دیگری

ابو يعقوب السوسي

است که استاد ابو يعقوب فهرجوری بوده - و در ریاضات و خوارق

۱۰ عادات مشار الیه میزیسته *

در ضمیر مذیر متصدیان امر خیر و مباحثان رسم اثر مخفی نماید که

چون از شهرهای عراق عرب چندی سمت تبیین پذیرفت الحال از شهرهای

عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شروع در دیگر ولایت

مینماید - و

۱۵ عراق عجم

مشترک است میان اقلیم سیوم و چهارم - و اکثر بلادش هوای معتدل

دارد - و حدودش بولایت آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و جیلانات

پیوسته است - طولش از سفید رود تا یزد صد و شصت فرسنگ و عرض او

از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ - و از جمله شهرهای این اقلیم که لایق

۲۰ ایراد را سزد یزد است *

^۱ MSS. : نحن - cf. Khalk., 649.

^۲ مایه : MSS.